

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث البته در تنبیه چهاردهم بود که مراد از شک در دلیل استصحاب خصوص شک تساوی نیست بلکه اعم است، مراد این است که اصلاً یقین نداشته باشد. عرض کردیم به این مناسبت ما یک جمع و جوری هم از کل اباحت استصحاب را گفتیم مناسب است و هم خود این تنبیه واضح بشود ریشه هایش و هم کل اباحت استصحاب جمع و جور بشود ان شاء الله.

دیروز عرض شد که در باب استصحاب به لحاظ این حالت سابقه و حالت لاحق که آدم ملاحظه کرده به عنوان یقین سابق و شک لاحق، چهار احتمال داده می شود:

احتمال اول که مراد از هر دو فعل باشد اصلاً، آن جنبه ادراکی انسان مراد نباشد، مراد جدی همان فعل است یعنی به این معنا که اگر انسان یک فعلی را که دارای آثار خاصی است انجام داد، آن آثار را انجام می دهد تا فعلی از او صادر بشود که ناقض آن بشود، مراد این است. مثلاً شما وضو گرفتید، خب این وجدانی شماست، ما اصطلاحاً اسم این را ادراک مباشر یا وجدانیات به قول آقایان، این چیزی نیست که به صورت یقین در ذهن شما باشد، این وجدانی شماست. مراد از استصحاب این است که اگر شما وضو گرفتید آثار وضو را بار کنید تا وقتی که یقیناً ازتان حدث صادر باشد، حالا خواب باشد یا چیز دیگری باشد پس بنابراین مراد از حالت سابقه و حالت لاحق هر دو فعل است، مراد این است، حالت ادراکی نیست، حالت نفسی و صورت نفسی نیست ولو کلمه یقین به کار برده شده لکن فرمود لأنک کنت علی یقین من وضوئک، این یقین از وضوء یعنی تو وضو گرفتی، شما آثار وضو را بار نکن تا حدث یقیناً بیاید، بنده صاحب تقصیر در بحث حدیث صحیح اول زراره یک مطلبی را گفتم چون در کتب اصحاب نیامده بود با این که این همه مناقشات اصولیین ما کردند معذک این را این جا تکرار می کنیم، با این که گذشت ولی برای این که خالی از فائده نباشد. عرض کردم در بعضی از کتب اهل سنت من دیدم، نمی دانم چطور شده که بقیه شان هم ندارند، در بحث این که اگر انسان شک در وضو

.....
کرد در خصوص خواب چون روایت زراره صحیحہ اولایش در مطلق حدث نیست، در خواب است، أ توجب الخفقة و الخفتان الوضوء، چرت مثلاً موجب وضو می شود یا نه؟

آن روایتی که اهل سنت از پیغمبر نقل کردند در اثنای نماز است، شک در حدوث حدث است، حدثی از او صادر شد یا نه. این روایتی که ما از زراره داریم در خصوص خواب است، چرت یعنی چرتش گرفت که امام می فرماید فإن حرَّك إلى جنبه شيء ولم يعلم به؟ إلى آخر حدیث زراره، و این حدیث زراره را آقایان به باب استصحاب زدند.

من در آن جا عرض کردم که در کتاب بدایة ابن رشد دیدم، در کتاب های اهل سنت هم حتما هست دیگه من چون حالا همه اش را نگاه نکردم، ایشان در بحث خواب این که اگر انسان خوابش رفت یا چرت زد می گوید که علما دو مبنا دارند، شاید هم مرادش همان فقهایی صدر اول یا مثلاً تابعین بعد از صحابه. ایشان تعبیر می کند دارای دو مسلکند، یکی مسلک یقین و یکی مسلک شک، تعبیر ایشان این است.

آن وقت می گوید مراد از مسلک یقین این است، اصحاب این ها این طور گفتند، اگر شما چرتتان را گرفت این وضوی شما درست است، طهارت شما برقرار است تا یقین پیدا نکنید به حدوث یک حدثی، خوب دقت بکنید، از این که در روایت زراره خصوص چرت آمده نه بقیه حدث و در روایت پیغمبر حدث دیگری است چون در اثنای صلوٰة است مثلاً احتمالاً چیزی از او صادر شده، شاید نکته داشته باشد. آن وقت این ها اهل سنت اعتقادشان این بود می گفت اگر شما چرت زدید یا حتی خوابیدید اگر یقین به حدوث حدث پیدا کردید مرادشان از حدث در این جا خواب نیست، ما روایت زراره را به خواب زدیم، گفتیم اگر چرت زد یقین پیدا کرد خوابیده وضویش باطل است، یقین پیدا نکرد وضویش درست، ما این جور معنا کردیم، معنایی که پیش ماست این است دیگه. آن معنایی که آن ها می گویند این نیست، خوب دقت بکنید، او می گوید اگر چرت زدید در اثنای چرت یقین پیدا کردی مثلاً ریخی چیزی از شما خارج شده، دقت کردید؟ پس مراد از مسلک یقین، یقین پیدا بکنی به حدوث حدثی در حال چرت یا خواب. در حقیقت این مبنا بخواهد بگوید خود خواب حدث نیست، نه چرت بلکه خوابش هم حدث نیست، اگر یقین پیدا کرد حدثی از او در اثنای خواب صادر

.....

شده در این صورت وضو بگیرد، اگر یقین پیدا نکرد همین که یقین پیدا نکرد وضویش درست است، آن خواب مضرش نیست، از این ور هم چون من در کلمات اصحابمان ندیدم گفتم این را دو مرتبه تکرار بکنم، این را در کتاب ابن رشد هم دیدم، جای دیگه فعلا موقتا ندیدم، همه جا را نگاه نکردم، ابن رشد این را در بدایة المجتهد نقل می کند و چون ابن رشد یک مغز فلسفی دارد می ترسیم خودش استظهار کرده باشد، علی ای حال یک مبنا را مبنای یقین می گیرد، مسلک یقین، مسلک یقین یعنی شما یقین پیدا بکنید به حدوث حدث در حال خواب، این یک مسلک و اما مسلک شک می گوید شما اگر در حال خواب شک کردید که حدث صادر شده این کافی است که شما به حالت سابقه برنگردید لذا ایشان دو تا مسلک قرار می دهد: مسلک شک و مسلک یقین، این اصلا کلا با این معنایی که تا حالا در ذهن ماست کلا فرق می کند، در مسلک یقین، یقین پیدا بکنی که در حال خواب حدث ازت صادر شده. مسلک شک می گوید نه همین که شک بکنی حدث صادر شد یا نه باید وضو بگیری، اگر یقین داری که چرت زدی یا خوابیدی چیزی ازت صدر نشده این وضو درست است، اگر شک کردی باید وضو بگیری، آن می گوید اگر یقین کردی به حدوث حدث باید وضو بگیری.

چون من یک نکته مهمی را عرض کردم که ببینید اولاً بعید است زرارہ حواسش این قدر پرت باشد و چرت را مطرح بکند، أ توجب الخفقة و الخفقات و إلا آن که از پیغمبر نقل شده در حال نماز مثلاً خروج ریح است، آیا ریحی ازش صادر شده یا نه، آنی که از پیغمبر نقل شد، اگر کلام زرارہ ناظر به تفسیر حدیث پیغمبر باشد چون کلام پیغمبر در اثنای نماز است، فرض کنید زرارہ گفته مطلقاً ولو خارج نماز، لکن از این که زرارہ خفة و خفقتان را مطرح می کند، کنت علی یقین من وضوئک، این شبهه می آید و لذا ما عرض کردیم برای اولین بار شاید سرّ این که قدمای بزرگان اصحاب ما این حدیث را نقل نکردند اصلاً این بوده، چون تا حالا کسی نگفته لذا ما می گوییم که اصلاً این حدیث ناظر به مسلک یقین باشد، آن وقت طبعاً این مسلک مخالف با اصحاب است چون اصحاب خود نوم را حدث می دانند نه در نوم یقین به حدث دیگری پیدا بکنند چون به هر حال این مشکل بزرگی بود، عرض کردیم این مسئله کمی نبود چون واضح است که روایت در کتاب حرّیز است و کتاب کتاب معروف، مشهور، در قم کاملاً معروف است و بالفعل هم

مقدار زیادی از کتاب نقل شده. الان اگر کتاب صلوٰۃ کلینی روایت حریر را ازش برداریم واقعا یک نقص واضحی در آن می آید، شاید یک سوم، یک چهارم احکامش به هم می خورد، این قدر کتاب حریر تاثیرگذار است، نمی شود انکار کرد، آن وقت این حدیث را کلینی نقل نکند، شیخ صدوق در فقیه نقل نکند، مخصوصا که این بنده صاحب تقصیر اعتقاد ما، حالا فرض کنید نظر خاصی است، اعتقاد این است که اگر صدوق روایتی را با این حالت و با این شهرت مصدر نقل نکرد به احتمال خیلی قوی ای که من می دهم متاثر به استادش ابن الولید است، قاعدتا ابن الولید هم نقل نکرده و عرض کردیم ابن الولید و کلینی دو شخصیت فوق العاده بزرگ در قم هستند که در اول قرن چهارم دست به تنقیح و پالایش احادیث زدند، حالا از زوایای مختلف و انصافا این دو شخصیت فوق العاده اند هم مرحوم کلینی و این که ما می گوییم فوق العاده اند یعنی بنده می گویم فوق العاده است این نیست که مثلا نجاشی درباره کلینی چی گفت، شیخ طوسی چی گفت، فلان عالم، نه این ها را خودمان مراجعه کردیم، این وجدانیات خودمان است. ابن الولید هم مین طور، ابن الولید هم انصافا شخصیتی است.

اگر این مطلب درست باشد این استظهاری که بنده کردم که هم کلینی و هم ابن الولید این حدیث را قبول نکردند خب یک نکته ای باید باشد، خیلی عجیب غریب است یعنی چیز عادی نیست، یک کتاب فوق العاده مشهور و ظاهرش هم استصحاب و این بعد شهرت پیدا کرد و سرّ این که اصولا در قدمای اصحاب شهرت پیدا نکرد به نظر ما این است و لذا هم عرض کردیم شیخ طوسی که در بغداد بود من کرارا عرض کردم مهم ترین مصادر تنقیح شده ای که در اختیار حتی بغدادی ها قرار گرفت آن هایی بود که از راه قم آمده بود، این نکته را من کرارا عرض کردم، این خیلی مهم است یعنی مطلع شدن از این زوایا، شیخ طوسی و نجاشی هر دو مثلا فرض کنید سی فرسخی کوفه هستند، الان بین بغداد و نجف سی فرسخ است، ۱۸۰ کیلومتر. حالا فرض کنید کم و زیاد، کتاب حریر هم قطعا در کوفه نوشته شده، راوی معروفش هم مرحوم حماد هم در کوفه است لکن مرحوم نجاشی و حتی شیخ که زیاد نقل می کند آن چه که از کتاب حریر نقل می کند از کلینی است یعنی به قم رفتن با آن مسافت طولانی و به کوفه برگشتند، خب این نشان می دهد ما این را در تحلیل تاریخی مفصل عرض کردیم نشان می دهد که قمی ها میراث های اصلی کوفه را بهتر از خود کوفی ها تنقیح کردند

و إلا عادتاً شیخ باید از کوفه نقل می کرد، اصل کتاب در کوفه است، نسخه کتاب و اصل کتاب در کوفه است معذک می بینیم که از نسخه قمی ها نقل کردند، این به خاطر چیست؟ به خاطر زحماتی است که قم کشیدند، من یک نکته ای را عرض کردم از سال حدود ۸۰ تا سال ۱۵۱، کرارا گفتم تا در حافظه تان دائماً باشد، این سال های تولید علم پیش شیعه است، از زمان امام سجاد، امام باقر و امام صادق. از سال های ۱۵۰ تا ۲۷۰، ۲۸۰، ۳۰۰ این علمی است که به بغداد منتقل شده، اصطلاحاً مکتب اول بغداد. از سال ۲۰۰ تا حدود ۴۰۰ میراث های ما به قم منتقل شد البته در بغداد هم شخصیت های بسیار بزرگی دست به تنقیح زدند مثل ابن ابی عمیر، مثل یونس، مثل بزنی، مراد ما از این ها کسانی است که تفکر بغداد دارند حالا ممکن است خانه و زندگیشان در کوفه باشد و از سال ۲۰۰ با آمدن عده ای از اهل کوفه به قم و رفتن عده ای از اهل قم به کوفه و تحمل حدیث احادیث منتقل به قم شد، مصادر. چون مصادر به قم منتقل شد این ها روی مصادر زیاد کار کردند، چرا در کوفه؟ چون در کوفه خود مولفین که بودند، خود حریر بود، مشکلی پیدا می کردند به خود حریر مراجعه می کردند، بعد هم غیر حریر اجلای اصحاب بودند فرض کنید زراره و غیر زراره، افراد بسیار بزرگی در کوفه بودند مضافاً به این که اهل کوفه عرب بودند، زیادشان به مکه و مدینه برای عمره می رفتند یعنی آن جا اگر یک نوشتاری در کوفه بود خیلی روی این نوشتار کار نمی کردند چون شواهد قبول و معارضات و مزاحمات، همه این ها را حساب می کردند، معارضات و اینها را حساب می کردند اما در قم که اول هم مخصوصاً اشاعره بودند که به اصطلاح این ها عرب بودند اما بقیه شان فارس بودند و فاصله هم بود، در این مدت این ها در قم روی مصادر خیلی کار کردند، این کار روی مصادر چی اسمش را فیما بعد گذاشتند؟ کار فهرستی، لذا عرض کردیم در کوفه مثلاً از سال های ۱۵۰ تا ۳۰۰، ۳۲۰، ۳۳۰ روی مصادر و روی روات زیاد کار نشد، در قم روی مصادر زیاد کار شد، در خراسان مثل بخارا، البته سمرقند جز بخارا نیست، جز ماوراء النهر است، در ماوراء النهر اصحاب ما در آن قسمت روی رجال زیاد کار کردند، معظم کتب رجالی ما مال آن جاست، مال سمرقند و کش و مرحوم عیاشی و کشی و الی آخره، جبرئیل ابن احمد فاریابی، این ها کسانی هستند که آن طرف، آن وقت این طور شد، در قم کار روی کتب شد و این کتب تصحیح شد، ما بعد ها اسم این را فهرستی گذاشتیم، جوری بود که این نسخ حتی از نسخ اصلی که در کوفه بود مصحح تر

بود چون کار علمی بود، مرکز علمی بود، این کارهای علمی این است، این مرحله مهم تاریخ حدیث شیعه و معارف شیعه همیشه در ذهنتان باشد، البته یک تصحیح نهایی در اینها شد که آن در بغداد شد مکتب دوم بغداد که تقریباً از سالهای ۳۳۰ شروع شد تا ۴۵۰، این مکتب الان تا همین لحظه ای که خدمتتان هستم تا این لحظه این مکتب بزرگترین تاثیر را در تفکر شیعی دارد یعنی در معارف شما چه تفسیر باشد کلام باشد، حدیث باشد، رجال باشد، فهرست باشد، بزرگترین تاثیر را الی الان این مکتب دوم بغداد دارد که با ورود مرحوم شیخ کلینی که حدوداً باید ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵ باشد، به بغداد شروع شده تقریباً، ریشه هایش شروع شده و با خروج شیخ طوسی از بغداد در حدود سال ۴۵۰، اواخر ۴۴۹ این مکتب دیگه بسته شد، پرونده این مکتب بسته شد، این مکتب بعد از خیلی تاثیرگذار بود و الی الان تقریباً هزار سال است، ده سال دیگه می شود ۱۴۵۰ اگر شد هزار سال تاسیس حوزه نجف توسط شیخ قدس الله سره می شود و هزاره اش را قاعدتاً می گیرند. علی ای حال خوب دقت بکنید لذا مرحوم شیخ این طور نیست که قضایا خیلی عادی است، خب می بینید این حدیث در کتاب کافی نیست، در فقیه هم نیست، ایشان از کتاب حسین ابن سعید نقل کرده. عرض کردم کتب حسین ابن سعید اساساً در خارج قم نوشته شده، مرد فوق العاده بزرگواری است، در اهواز نوشته شده، اواخر ایشان به قم منتقل شد لکن ظاهراً خیلی نباید در قم مانده باشند، در آن حدی نرسید که آثار ایشان مورد مناقشه و بحث قرار بگیرد، ظاهراً به آن حد نرسیده، ظاهراً فتره کوتاهی در قم بودند و فوت کردند.

پس دقت بکنید چرا بزرگان قم این حدیث را نقل نکردند؟ من هم الان نمی دانم، ما فقط کاری که کردیم این را فقط گفت به قول معروف مطرح کردیم و الا الان دقیقاً نمی دانیم، آیا احتمال دارد نکته این باشد، آن وقت اگر نکته این باشد در حقیقت نکته استصحاب همین مطلب اولی که ما گفتیم، نکته استصحاب یک نکته عملی است، خوب دقت بکنید، شما وضو گرفتید آثار وضو بار بکنید تا حدث صادر بشود. نکته ادراکی نیست، البته ظاهر حدیث که ادراکی است کنت علی یقین، این که ادراک است، بگوییم نکته اساسی. آن وقت این اگر باشد با آن مبنائی هم که از آن جا به عنوان مسلک یقین، بگوییم این حدیث هم ناظر به مسلک یقین به تعبیر ابن رشد است یعنی اگر شما چرتت هم زد تا یقین به حدث پیدا نکردی هنوز شما حکم به طهارت بکن، مراد حدیث این است،

البته عرض کردم این اشتباه نشود، خیال نفرمایید من ملتفت نیستم، هیچ یک از این اصحاب ما، این احتمالش را نداده، این در هیچ احتمالی نیست، این را من عرض کردم از ضمیمه کردن کلام ابن رشد چون این برای من هنوز هم سوال انگیز است که چطور می شود الان این قدر حدیث جا افتاده، برای استصحاب رکنک اصلی استصحاب است، آن وقت کلینی آن را نیاورد، مرحوم شیخ صدوق آن را نیاورد تا مرحوم شیخ طوسی که در قرن پنجم این حدیث را آورده مجبور بشود از کتاب حسین ابن سعید بیاورد و باز هم یک نکته ای را، البته این نکات را چون بعضی وقت ها می گویم این ها ضروری است حالا، ما تکرار می کنیم به خاطر این که چون این ها یک ارتکازاتی در سابق بود که روی آن حساب می کردند.

عرض کردیم احتمالا از زمان حضرت رضا، نه توسط حضرت رضا، سال های ۲۰۰ مثلا، احتمالا بین اصحاب ما یک اصطلاحی بود این اصطلاح بین اهل سنت هم بود به نام اصل، اهل سنت اصل را چون این احتمال در کتب باستانی یونان هم بود، آن ها به عنوان چرکنویس و پاکنویس، ریشه های این به آن جا بر می گردد، اصل را در اصطلاح اهل سنت عرض کردیم اگر کسی درس استادی می رفت از ایشان هزار تا، پانصد تا حدیث می نوشت این ها را اصل می گفتند. بعد می آمد مثلا هزار تا حدیث از این استاد نوشته بعد می آمد مقایسه می کرد چون از استاد دیگه هم شنیده، حدیثش را با حدیث مشایخ دیگه، ممکن بود از این هزار تا پنجاه تا را انتخاب بکند، قبول بکند، بقیه اش یا معارض دارد یا مشکل دارد یا می گوید این استاد من خلط کرده یا سند را خراب کرده، این به اصطلاح تصنیف می شد یعنی این تالیف جدید می شد، یکی اصل بود یعنی به اصطلاح شبیه چرکنویس ها، آن چه که در دست می نوشت یعنی آن چه که در تحدیث از استاد، بعد دو مرتبه این ها را تصحیح و تنقیح می کرد. حالا این کلمه اصل اصطلاحا در اهل سنت این است، از حدود قرن سوم، از اواخر قرن دوم ما این کلمه اصل را در شیعه داریم، حالا حقیقتش چی بوده و تدریجا در مقابل او مصنفات قرار می گیرد، لذا دو تا می شود، اصول و مصنفات، این یک اصطلاح ماست، حالا این اصطلاح از بین رفته، من هی این را تکرار می کنم برای این که شما در آن زمان قرار بگیرید و این اصطلاح هم اختصاص به مکتب خاصی ندارد یعنی هم بغدادی ها می گفتند اصول و مصنفات هم قمی ها اصول می گفتند، نگوئید این تفکر بغدادی است. مرحوم شیخ صدوق هم در اول فقیه دارد که من از این

کتاب گرفتیم و غیر ذلک من الاصول و المصنفات، و لذا هم یک نکته مهمی هم در نظر بگیرید که این خیلی مهم است، مرحوم نجاشی هم فهرست مصنفات اصحاب، اصلاً نجاشی فهرست و لذا نجاشی از اصول پنج تا یا شش تا اسم برد، از اصول اسم نمی برد، فهرست شیخ فهرست الاصول و المصنفات است معذک هم شیخ نزدیک هفتاد تا را اسم می برد، این که شیخ از اصول اسم بیاورد نجاشی از اصول اسم نیاورد، چون الان این اصطلاح کلاً از بین رفته شما باید در آن جو قرار بگیرید، پس یک اصول داشتید مثلاً کتب حریر اصول است. این اصطلاح شیخ طوسی در شرح حال چند نفر دارد روی عنه تلعبیری جمیع اصول اصحابنا و مصنفاتهم، تعبیر شیخ این است و عرض کردیم در قرن ششم مرحوم ابن شهر آشوب نقل می کند از شیخ مفید که اصول اصحاب چهارصد تا بود، همین اصول اربعمائه معروف و کراراً عرض کردیم ما نمی دانیم این لفظ چهارصد تا از کجا آمده، اولاً در نوشته های شیخ آن چه که فعلاً به ما رسیده، در هیچ جا این تعبیر وجود ندارد و بماند که مرحوم ابن شهر آشوب هم مرد فوق العاده بزرگوار و جلیل القدری است و بعید است که نستجیر بالله دروغ که احتمالش نیست، اشتباه کرده باشد، شاید در نوشتارهای دیگری از شیخ مفید بوده که کلاً به ما نرسیده و اصولاً غیر از ابن شهر آشوب کس دیگر هم نقل نکرده، خوب دقت بکنید! یعنی تنها کسی که از شیخ مفید نقل کرده نه قبل از ایشان و نه بعد از ایشان مثلاً یک عالمی در قرن هشتم، نهم، بگوید قال الشيخ المفید که اصول اصحاب ما چهارصد تا هستند، بعد ها شهرت پیدا کرد مثلاً زمان صفویه، چون زمان صفویه دولت شد، خواهی نخواهی روی یک دولت کارهای فرهنگی هم بکنیم، بدون کار فرهنگی که نمی شود، خواهی نخواهی روی این مسئله زیاد مانور داده شد اما تماماً به ابن شهر آشوب بر می گردد ایشان هم از شیخ مفید، هیچ جای دیگه ما این اصول اربعمائه را هیچ جا نداریم و لکن بعدی ندارد، انصافش این است که بعدی ندارد، عرض کردیم شیخ کلاً هفتاد تا نقل کرده و بالاتر از آن مرحوم آقا بزرگ قدس الله نفسه در کتاب الذریعة در جلد دو که اصول آورده تصادفاً شماره گذاری کرده، حالا یک شماره عام برای کتاب گذاشته مثلاً کتاب ها را شماره گذاری کرده و یک شماره خاص هم برای اصول، ۱۱۷ تا ایشان نقل کرده با شماره، باز هم تا ۴۰۰ هنوز خیلی فاصله دارد.

.....

به هر حال حالا این چرا یک دفعه این طور باز کمرنگ شد؟ من احتمال می دهم بعد از شیخ طوسی، چون شیخ طوسی روی حجیت خبر رفت، اگر روی حجیت خبر رفت، اگر روی حجیت خبر رفت دیگه بین اصل و مصنف فرقی نماند. من فکر می کنم البته فکر خودم است این ها مباحثی است که کلا مطرح است، ما در اصول هم هستیم، چون این خیلی ضروری است برای تفکر شما، ما به ذهنمان می آید کتاب حماد، کتاب حریر در قم بوده، این کتاب اصل است، کتب حسین ابن سعید هم در قم بوده، لکن کتب حسن ابن سعید را نجاشی می گوید و صنف، معلوم می شود در آن زمان کتب حسین ابن سعید مصنفات بوده. روشن شد چی می خواهم بگویم، پس در حقیقت آن اصلی را که در قم نقل کردند اگر در آن کتاب هم بوده فعلا به ما نرسیده. این حدیث اول زراره از مصنفات به ما رسیده که کتاب حسین ابن سعید باشد.

پرسش: این همان اصطلاح چرکنویس و پاکنویس است؟

آیت الله مددی: احتمال دارد، نه معلوم نیست، احتمالی دارد که مصنف حدیثی باشد که کلا ضعیف است، این هم یک احتمال است، ما چون در بحث همین لا تنقض الیقین که گفتیم، حالا یک دفعه گفتیم صحبت کردیم احتمالاتی هست در آن جا چند تا احتمال دادیم، آن که نهایتا به نظر من بهتر است چون اهل سنت هم یک اصطلاحات دیگری دارند غیر از این، مثلا فلانٌ یُکَتَّب حدیثه و لا یحتج به، یا فلانٌ لا یُکَتَّب حدیثه یا فلانٌ یُحْتَجَّ به مع المقارنات و الشواهد مثلا، این ها اصطلاحات است، احتمالی که ما با جمع شواهد دادیم مصنفات کتاب هایی بود و احادیث بود که قابل نوشتن بود اما قابل احتجاج نبود. این نکته را خوب دقت کنید، نه ضعیف، بحث ضعیف نبود، یعنی یکتب للاعتبار، در عده ای از دارد که پیش فلانی رفتیم ده هزار حدیث نوشتیم، بعد فهمیدیم این ها باطل است فخرقنا، هم لفظ خرقناه داریم که پاره کردیم، هم خرقناه داریم سوزاندیم، این ها را کلا از بین بردیم، خرقنا هم داریم، این ها اصطلاحات اهل سنت است، ماها نداریم، در اصطلاحات ما نیست.

ما احتمال می دهیم مصنف این نبوده که حدیث ضعیف باشد، حدیثی است که قابل ذکر است، حالا باید دنبال شواهد بگردیم که قبول نکنیم یا نکنیم. اگر این احتمالی که من دادم، عرض کردم چون این ها نوشته نشده این با مراجعه و تتبع شخصی خودم است، خودم

مسئول صحت و سقمش هستیم و به کسی هم نسبت نمی دهیم، خود شخص خودم مسئول صحت و سقم این حرف هستم. آن وقت این را دقت بکنید این در قرن سوم در مصنفات اصحاب آمده، در قرن چهارم هم در کتاب کلینی و صدوق که هر دو جزء کتب فتوایی اند، اصطلاحا امروز عرب ها خیارات می گویند، ما به فارسی گزینشی می گوئیم، گزینه. کتاب فقیه و کتاب کافی گزینشی اند، روایاتی را آوردند که بهش فتوا می دهند اما مثلا خصال صدوق گزینشی نیست، مصنف است، خود صدوق هم می گوید، خود صدوق تصریح می کند مثلا خصال صدوق مصنف است، البت مصنف در آن جا به این معناست که احادیثی که در یک صنف واحدی اند مثلا خصال احادیث لفظ یک دارد یا دو دارد یا سه دارد یا چهار دارد یا پنج دارد، علل الشرائع احادیثی را که لأن دارد، علت دارد، من باب مثال، معانی الاخبار احادیثی که توش یک خبری را معنا کرده است، معنا قولهم کذا این است، سالت قال معنایش این طور، معانی الاخبار، خصال، امالی صدوق، امالی شیخ طوسی، این ها تمام جز مصنفات بودند، اصطلاح آن زمان، چون این اصطلاح را عرض می کنم فعلا از بین رفته لذا در قرن سوم در کتاب مرحوم حسین ابن سعید آمده که مصنف بوده، در قرن چهارم در دو کتاب مهمی که اول قرن و آخر قرن این ها جز گزینه های اخبار بودند و خیارات اصحاب بودند این حدیث نیامده. در قرن پنجم چون شیخ ملتزم به حجیت خبر شده شیخ آن خبر را آورده. البته با آوردن شیخ عادتا دیگه خبر مشهور می شود، با کلینی مشهور نمی شود اما با آوردن شیخ مشهور می شود و این خبر هم در کتب اصحاب بود اما این که این به درد استصحاب می خورد نه شیخ در اصول دارد و نه سید مرتضی معاصر ایشان دارد، نه بعد از ایشان دارد، این که به درد استصحاب می خورد در قرن دهم تقریبا می شود گفت اولین بار توسط پدر شیخ بهائی، در آن رساله ای که شاه طهماسب دارای وسواس در طهارت و نجاست بود این برای این که وسواس او را بردارد این روایت را آورده که شما وسواس نکن، اگر سابقا طاهر بوده حالا هم طاهر است، این هم حدیث. از زمان ایشان دیگه شهرت پیدا می کند در باب استصحاب. این در قرن دهم، نهصد و خرده ای وفات ایشان است. در قرن یازدهم اخباری ها معتقد می شوند که این در شبهات موضوعیه است، در شبهات حکمیه نیست. از قرن دوازدهم به بعد مرحوم وحید می گوید این حدیث اطلاق دارد شامل شبهات حکمیه هم می شود تا زمان شیخ انصاری قرن سیزدهم و بعد هم در قرن چهاردهم مرحوم نائینی و دیگران، این ها

.....

هم استظهار می کنند که این حدیث مبارک دلالت بر شبهات حکمیه و موضوعیه هر دو دارد، این روشن شد سیر اجمال و عمل اصحاب ما به این حدیث؟ پس در حقیقت این حدیث در اصل در یک اصل اصحاب بوده که کتاب حریر باشد لکن بعد ها در کتب گزینشی اصحاب، خیارات اصحاب، کتب فتوائی معتبرشان نیامده، در یکی از مصنفات که کتاب حسین ابن سعید باشد آمده، با این که حسین ابن سعید این را نقل کرده و با این که کتب حسین ابن سعید در قم بوده و با این که کلینی و صدوق هم در قم این کتاب را دیدند، اصلش هم دیدند. احتمال این که در کتاب حریر نباشد و اشتباه شده این خیلی بعید است، فوق العاده بعید است چون حسین ابن سعید فوق العاده جلیل القدر است، احتمال این که، لذا ما بیشتر احتمالات ما این است که این ها قبول نکردند، نه این که در کتاب نبوده، حالا چرا کلینی قبول نکرده صدوق قبول کرده؟ آن را هم نمی دانیم. آیا این، چون این احتمال را هیچ کس نداده و اولین بار است که من امروز یک مقدار طولانی کردم چون گفتیم در این تنبیه یک نظر کلی هم به استصحاب داشته باشیم، آن حدیث مهم است رکن اول استصحاب همان حدیث اول زراره است، آیا این ها مرحوم کلینی و مرحوم صدوق فهمیدند که این حدیث معنایش این است که نوع ناقض نیست، یقین به ناقض در اثنای نوم بیاید لانک کنت علی یقین من وضوئک و لا تنقض الیقین بالشک، مراد این بوده، اگر این را فهمیدند خب انصافا حدیث باید حمل بر تقیه باشد چون در روایات اهل بیت خود نوع ناقض است،

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: اولاً حالا به جهاتی ممکن است، بعد هم ممکن است کسی آن جاست می گوید چیزی از او صادر شده، این که امکان دارد.

علی ای حال دقت کردید؟ نکته روشن شد؟

پاسخ پرسش: خب همین، إذا نامت العین یعنی آن نوم کامل که شد آن وقت عاداتاً مثلاً خروج ریح می شود مثلاً، ما الان این را فهمیدیم، من قبول دارم ما الان این را فهمیدیم که شک در نوم دارد، چرت زده شک در نوم دارد چون نوم ناقض است، ما الان این را فهمیدیم بلا اشکال.

پرسش: آن مستند بر همین روایت است؟

آیت الله مددی: مفصل دارد، البته در نوم خود ما هم معارض داریم از مثل ابن عباس هم نقل شده که نوم ناقض نیست، از صحابه اختلاف است، در علمای ما هم بعضی ها قائلند اگر نشسته خوابید ناقض نیست، دراز کشید ناقض است، اگر جالسا خوابید آن ناقض نیست اما در علمای ما و در روایات ما نوم ناقض است و این که نوشتند ابن عباس قائل بود من فکر نمی کنم. دیگه وارد بحث نوم و فقه نشویم. این چون یک نکته ای دارد، چون ابن عباس قطعا متأثر به امیرالمومنین است، در این شبهه ای نیست و خود اهل سنت نقل کردند عن علی که نوم ناقض است، خیلی بعید می دانیم ابن عباس این قدر جری باشد مخالفت با امیرالمومنین بکند، از ابن عباس کرارا نقل کردند که نوم ناقض نیست، خود آن ها هم نقل کردند عن علی که نوم ناقض است، این البته فائده دیگری بود، خارجی بود، این معرفت اقوال یک نکته ای است.

من خیلی بعید می دانم این نقل ابن عباس درست باشد، خیلی بعید می دانم. چون اولاً ابن عباس زمان فوت پیغمبر ده دوازده ساله بوده، در آن حدی نبوده که بخواهد سنت پیغمبر را بفهمد و قطعا متأثر به امیرالمومنین است، در این شبهه ای نیست که ایشان متأثر به امیرالمومنین است و آن ها هم قطعا عن علی نقل کردند که نوم ناقض است و فقه اهل بیت هم همین است که نوم ناقض است. خیلی ما بعید می دانیم ابن عباس قائل باشد که نوم ناقض نیست

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين